

« تأثیر متقابل فرهنگ اسلامی و ایرانی »

دکتر محمد حسین بیات *

«قسمت دوم»

چکیده:

در بخش دوم مقاله، مباحث زیر مورد بررسی و تحلیل قرار گرفته است. بیان نمونه‌هایی از تأثیرات فرهنگ اسلامی، اسلام‌پذیری ایرانیان پیش‌تر از حمله اعراب به ایران، تأثیر فرهنگ ایرانی بعد از فتح ایران، تأثیر فرهنگ سیاسی ایران در نحوه حکومت و تدبیر حاکمان عرب مسلمان، تأثیر فرهنگ ایرانی در ارتباط با ترویج فرهنگ اسلامی، در هر یک از این مباحث. با استناد به اسناد و مدارک تاریخی، کوشیده شده است تا موضوع مورد بحث بیانگر واقعیت‌های موجود باشد و تأثیر متقابل فرهنگ و تمدن ایران و اسلام در یکدیگر را به وضوح بیان کند.

?

ج) - بیان نمونه‌هایی از تأثیرات فرهنگ‌های اسلامی و ایرانی - این بخش از این نوشتار بسیار دامنه‌دار است بدین جهت در این راستا ناگزیریم اختصار را رعایت کنیم و در ارتباط با این موضوع مطلب را در دو مرحله تحت بررسی و کاوش قرار دهیم:

الف): تأثیر فرهنگ اسلامی در فرهنگ ایرانی. در این باب باید گفت که تأثیر فرهنگ اسلامی در فرهنگ ایرانی سابقه طولانی و دیرینه دارد و سالها پیشتر از فتح ایران به دست اعراب مسلمان صورت گرفته است. پیش از بیان سابقه تاریخی تأثیر فرهنگ اسلامی، لازم است که به طور اختصار به انگیزه فرهنگ اسلامی‌پذیری ایرانیان اشارت کنیم. همه محققان اعتراف دارند که ایرانیان با میل و رغبت به سوی اسلام رفتند و آن را با آغوش باز پذیرفتند. دو انگیزه اصلی و اساسی برای این کار می‌توان ذکر کرد: یکی ماهیت و حقیقت فرهنگ مترقی اسلامی که خردمندان را به خود جذب می‌کرد، دو دیگر ناراضی بودن ایرانیان از حکومت ساسانیان و تعلیمات غیر معقول موبدان.

در ایران آن روزگاران اختلاف طبقاتی و بی‌عدالتی و ناسیونالیستی به اوج رسیده بود. در حالی که دین اسلام ملی‌گرایی و ناسیونالیستی را مردود دانست و گفت: «ان اکرمکم

عندالله اتقیکم : محترم ترین تان پرهیزکارترتان باشد . حجرات / ۱۲» . در اسلام ملاک بزرگواری تقوی و ایمانست و کرامت آدمی به شاهزاده یا امیرزاده یا متمول بودن نیست . اسلام با یک بینش باز و آزاد انترناسیونالیستی با همه جهان برخورد کرده و داعیه جهانی داشته و پرچم آزادی برای همه ستمدیدگان برافراشت . قوم ایرانی که از هوش و نبوغ سرشار برخوردار بودند ، بسیار سریع آن فرهنگ را شناخته و بدان روی آوردند . و اما ناخشنودی ایرانیان از حکومت ساسانیان مورد توافق همه دانشمندان است . به باور مورخان بزرگترین عامل شکست ایرانیان در برابر حمله مسلمانان همین ناخشنودی ایشان از حکومت شاهان ایران بود قصه تقاضای کفشگر از انوشیروان معروف به دادگر را فردوسی در شاهنامه آورده است ؛ که آن کفشگر حاضر شد زروسیم بسیار دهد تا شاه اجازت فرماید که فرزند آن کفشگر هم درس بخواند و در زمره دانایان در آید . شاه با نیاز مبرمی که به آن زرو سیم داشت این تقاضا را مردود شمرد . بدیهی است که این قصه یک نمونه است که حال و روز مردمان ایران را در آن روزگاران بیان می کند . پس فرهنگ و حکومت ایران به انحطاط رفته از درون فاسد شده بود . بدین جهت مردم از حمایت حاکمان دست برداشته بودند . فی الجمله، زمان تأثیر فرهنگ اسلامی به فرهنگ ایرانی به دو مرحله تقسیم می شود :

۱- اسلام پذیری ایرانیان بیشتر از حمله اعراب به ایران - در ارتباط با این مرحله شایان ذکر است که گروهی از ایرانیان در اوان ولادت رسول اکرم (ص) در یمن ، عدن ، حضرموت و سواحل دریای سرخ زندگی می کردند که از زمان نوشیروان بدانجا رفته و مستقر شده بودند و حکومت یمن را نیز به دست داشتند . فرمان دهی ایرانیان در یمن به دست «وهرز» بود که از دولت ایران متابعت می کرد . وقتی که دین اسلام آشکارا شد و حضرت رسول (ص) دعوت خود را علنی کردند ، حکومت یمن به دست باذان بن ساسان ایرانی بود . جنگهای پیامبر اکرم (ص) با مشرکان قریش در زمان همین باذان آغاز گردید . باذان به نمایندگی از خسرو پرویز حکومت می کرد و بر سرزمین های حجاز و تهامه نیز نظارت داشت و کارهای رسول اکرم (ص) را به خسرو گزارش می کرد . در سال ششم هجری پیامبر (ص) طی نامه ای خسرو را به دین اسلام دعوت فرمود . خسرو نامه پیامبر (ص) بدرید و از باذان خواست تا نویسنده نامه را دست بسته به حضور وی اعزام کند . باذان نیز دو مأمور ایرانی را به نامه های « بابویه و خسرو» به مدینه اعزام گردانید و پیام

خسرو پرویز به آن حضرت رسانید . این نخستین ارتباط ایرانیان با پیامبر اکرم (ص) بود - البته سلمان فارسی پیشتر از آنها اسلام را پذیرفته و به خدمت پیامبر رسیده بود که وی مأمور دولتی نبود- این دو مأمور حکمی نیز در دست داشتند . پیامبر بدانها فرمود : فردا بیاید و پاسخ نامه تان را بگیرید . فردای آن روز که آمدند پیامبر(ص) فرمودند که خداوند به من خبر داد که دوشینه شیرو به پسر خسرو شکم پدرش بدید و خسرو به هلاکت رسید اینک شما به یمن بازگردید و به باذان بگویید تا اسلام اختیار کند و اگر اسلام پذیرفت همچنان حاکم یمن باقی خواهد ماند چون خبر به باذان رسید گفت : چندی درنگ می کنیم و اگر صحت این خبر یافتیم بدو ایمان می آوریم و تصدیقش می کنیم که این گونه اعمال فقط از پیامبران سزد . بعد از چند روز پیکی از تیسفون رسید و نامه ای از شیرویه باذان رسانید که در آن خبر مرگ خسرو را بیان داشته بود . باذان در زمان مسلمان شد و بسیاری از ایرانیان همراه وی مسلمان شدند . اینان نخستین ایرانیانی هستند که تحت تأثیر فرهنگ اسلامی قرار گرفتند . حضرت رسول باذان را همچنان در حکومت یمن ابقا فرمود و وی از آن تاریخ به نمایندگی از پیامبر(ص) حاکم یمن گردید . باذان در زمان حضرت رسول درگذشت و پیامبر اکرم (ص) فرزند وی شهر بن باذان را به حکومت یمن منصوب فرمود . وی نیز روش پدرش در دنبال کرد و با جمع کثیری از ایرانیان مجری قوانین اسلام گردید . در اواخر حیات پیامبر(ص) شخصی به نام « اسودعنسی » در یمن مرتد شد و ادعای نبوت کرد وی پرچم مخالفت بر افراشت که شهر بن باذان با وی وارد جنگ گردید و به شهادت رسید وی نخستین شهید از ایرانیان در راه اسلام بود که حداکثر کوشش در راه اسلام نمود^۱ . البته پس از شهادت شهر بن باذان ، راه وی به واسطه دوستانش فیروز و دادویه ادامه یافت که ایشان آن پیامبر (ص) دروغین آشوبگر را در رختخوابش سربرید و به هلاکتش رساندند و آن غائله را خواباندند . شایان ذکر است که سال ها پیش از حمله اعراب به ایران ، ایرانیان یمن که با بسیاری از هموطنانشان مرتبط بودند ، پیام اسلام را به آنها رساندن و آنان را آماده پذیرش فرهنگ اسلامی کردند . بدین جهت ایرانیان در جنگ با اعراب تکامل نمودند و درحقیقت با آنان بجنگیدند و تسلیم فرهنگ قرآن شدند .

^۱ - ر.ک . همان ص ۱۰۰ ، کامل التواریخ از ابن اثیر ج ۲ ص ۲۲۶ .

۲- تأثیر فرهنگ اسلامی بعد از فتح ایران - یکی از کارهای شگفت انگیز، شکست ایران زمان ساسانیان در برابر مشتی اعراب تازه مسلمان است. چه بدانسان که در بیان فرهنگ ایران از دیرزمان تا دوران ساسانیان، گفته آمد، ایران کشوری بود که از سده پنجم ق. م دارای سپاهیی منظم و مجهز به انواع سلاحهای جنگی و فنون نظامی بود. وقتی اعراب به ایران حمله بردند، کمتر از شصت هزار رزمنده داشتند و این درحالی بود که ایران آن روز حدود ۱۴۰ میلیون جمعیت داشت که بیشتر آنها سربازان رزمنده بودند. در این باب تحلیل های گوناگون از جانب دانشمندان به عمل آمده است و سبب های فراوانی در این راستا شمرده آمده است. بدانسان که بیشتر نیز اشارت رفت، درحقیقت این شکست ساسانیان در برابر مسلمانان بود نه ایرانیان. چون شاهان ساسانی به طور کلی خود را از مردم جدا کرده بودند و به همین جهت بود که وقتی یزدگرد آخرین شاه ساسانی با همه خانواده و خاصگانش از برابر اعراب گریخت؛ هر جا که رفت پناهش ندادند و سرانجام تنها ماند و به آسیابانی پناهنده شد که اوهم سرش از تن جدا کرد^۱. علامه قزوینی در این باب خیانت ایرانیان و سربازان آنان را سبب شکست دانسته و چنین آورده است: «ایرانیان خائن و مرزبانان و حکام عرب مآب آن زمان به محض آن که حس کردند در ارکان دولت ساسانی تزلزل رخ داده است و سربازان ایران دو سه بار از اعراب شکست خورده اند خود را به دامان اعراب انداختند. نه تنها آنان را در فتوحاتشان کمک کردند و راه از چاه را به آنان نمودند بلکه اعراب را به تسخیر سایر اراضی که در قلمرو ایرانیان بود، ترغیب و تشویق کردند و کلید همه قلاع و خزائن را دو دستی تقدیم شان نمودند»^۲. استاد مطهری و دیگر هم فکرائش این گونه تحلیل ها را مردود دانسته و بدانسان که بیشتر اشارت رفت، سبب شکست حکومت ایران همان بود که گفته آمد. استاد مطهری در این باب فرماید: ایرانیان در آن زمان نه وحدت و تکیه دینی داشتند نه تکیه گاه سیاسی. چون آیین زردشت به طور کلی به فساد کشیده شده بود و نمی توانست پناه گاه و وحدت آفرین باشد. حاکمان ساسانی نیز جز فساد مالی و اخلاقی چیزی نداشتند. این مسایل سبب جدایی مردم از دین و سیاست بود. سخن استاد مطهری و مانند وی درست می نماید. چه ما در زمان معاصر درجنگ تحمیلی هشت ساله بین عراق و ایران به وضوح دیدیم که مردم

^۱ - ر.ک. خدمات متقابل اسلام و ایران ص ۹۴، ۱۴۲.

^۲ - ر.ک. بیست مقاله محمد قزوینی.

فداکار و غیور ایران چگونه بسیج شدند و دشمن را ناکام گذاشتند. این فداکاری و ایثارگری معلول وحدتی بود که دین و حکومت به وجود آورد. این حضرت امام خمینی (ره) بود که به دین و حکومت وحدت بخشید و این ایدئولوژی عین ایثارگری و اخلاق اجتماعی و مردمی بود. بنابراین سخن استاد محمد قزوینی و مانند وی معقول نمی نماید. چون مردم ایران آن زمان اجداد همین مردمان فداکار فعلی ایران بودند. و بارها حماسه ها آفریده اند. به هر حال ورود اسلام به ایران، نه تنها فاجعه آفرینی نکرد بلکه فرهنگی غنی و انسانی، بدانها هدیه کرد. ایرانیان حمله اعراب را چونان حمله یونانیان و مغولان و مانند آن به حساب نیاوردند بلکه چنان روی به فرهنگ پیشرو اسلامی آوردند که نه تنها در همه زمین های علمی و معارف اسلامی استاد شدند بلکه در تعلیم همه معارف اسلامی به غیر ایرانی حتی در تعلیم زبان عربی به خود اعراب برتر از آنان شدند. ایرانیان با آشنا شدن به نعمت فرهنگ اسلامی در زمانی که کشورهای مغرب زمین در تاریکی قرون وسطی راه ترقی و تعالی گم کرده بودند، همدوش با سایر ملل اسلامی مشعل دار تمدن و فرهنگ عظیمی به نام فرهنگ اسلامی شدند. فی الجمله، ایرانیان در اندک زمان در همه علوم اسلامی به مقام پیشوایی رسیدند و امام جهان اسلام شدند. در این جا جهت نشان دادن این مطلب قصه دیدار یکی از علماء با هشام بن عبدالملک رانقل می کنیم: روزی یکی از علماء در کوفه به دیدار هشام رفته بود هشام از وی پرسید: عالمان دینی که در بلاد اسلامی مقام مرجعیت دینی دارند می شناسی؟ پاسخ داد: آری هشام گفت: اکنون فقیه اهل یمن، یمامه، شام، جزیره، خراسان، بصره و مکه کیست؟ وی پاسخ داد: بترتیب: نافع، عطاء بن رباح، طاووس بن کیسان، یحیی بن کثیر، مکحول، میمون رباح، ضحاک بن مزاحم، حسن و ابن سیرین و ابراهیم نخعی است. هشام گفت اینان از چه قومی هستند. گفت: همه ایرانی می باشند به جز آخرین ایشان که فقیه مکه است. هشام گفت: اگر این یکی هم عرب نبود قالب تهی می کردم^۱. این قصه نشانگر آنست که فرهنگ اسلامی با چه سرعتی در جان ایرانیان نفوذ کرده که در سده های نخستین و دومین هجری آنان به مقام شامخ علمی در معارف اسلامی دست یافته اند. استاد مطهری در کتاب «خدمات متقابل» تحقیق مشبعی نموده و به اثبات رسانده که ایرانیان در همه علوم اسلامی امام و

^۱ - ر.ک. خدمات متقابل ص ۳۵۵-۳۶۰.

پیشوا شدند که ذیلاً به عنوان نمونه به برخی از آنها اشارت می رود : در علوم تفسیر و تاریخ ، محمد بن جریر طبری مازندرانی (متوفا به سال ۳۱۰) پیشوا شمرده می شد . چهار تن از قرآء سبعة ایرانی هستند : عاصم ، نافع ، ابن کثیر و علی کسائی . همه ائمه حدیث چه در مذهب شیعی چه سنی ، ایرانی بودند . محدثان شیعه به قرار زیرند :

۱- محمد بن یعقوب کلینی (متوفابه سال ۳۲۹) صاحب کتاب «کافی»

۲- محمد بن علی بابویه (متوفا به سال ۳۸۱) صاحب کتاب «من لا یحضره الفقیه»

۳- محمد بن حسن طوسی صاحب دو کتاب «تهدیب واستبصار» (متوفا به سال ۴۶۰) وی در تفسیر کلام و فقه نیز از پیشوایان است . پس جمع آوری کتابهای احادیث چهارگانه شیعه به دست سه تن ایرانی انجام پذیرفته که نام هر سه محمد بوده و به «المحمدون الأول» مشهورند . بعد از این سه تن ، سه تن دیگر که نام آنها نیز محمد است کار جمع آوری حدیث را به نهایت رساندند : یکی از ایشان محمد تقی مجلسی (متوفا ۱۱۱۱) صاحب «بحار الانوار» دو دیگر محمد بن مرتضی معروف به ملامحسن فیض کاشانی (متوفا به سال ۱۱۹۱) صاحب کتاب «وافی» و سومین آنها شیخ محمد بن حسن صاحب کتاب «وسائل الشیعه» وی اصلش عرب است لیکن در ایران - مشهد - بالنده شد و این کتاب را تألیف نمود . این سه تن به «المحمدون الآخر» معروفند . بنابراین تما کتب حدیث از طریق شیعه به دست پنج تن ایرانی و یک تن عرب گرد آوری شده که نام همه شان «محمد» است . اما در مذهب اهل سنت نیز صاحبان صحاح سته همه ایرانی هستند که به شرح زیر می باشند :

۱- محمد بن اسماعیل بخاری صاحب صحیح بخاری (متوفا به سال ۲۵۶)

۲- مسلم بن حجاج نیشابوری (متوفا به سال ۲۶۱) صاحب صحیح مسلم

۳- سلیمان بن اشعث معروف به ابوداور سجستانی (متوفا به سال ۲۷۵) صاحب سنن ابوداور

۴- محمد بن عیسی ترمذی (متوفا به سال ۲۷۹) صاحب جامع ترمذی

۵- ابوعبدالرحمن احمد بن علی نسائی صاحب سنن نسائی

۶- محمد بن یزید بن ماجه (متوفا به سال ۲۷۳) صاحب سنن ابن ماجه

همچنین نخستین ائمه فقه اسلامی در مذهب سنی و شیعی نیز ایرانیانند . در فقه شیعی عالمان بزرگی همانند : علی بن بابویه قمی (متوفا به سال ۳۲۹) ، محمد بن علی بابویه

قمی ، حسین بن سعید اهوازی ، شیخ ابوجعفر محمد بن حسن طوسی ، حمزه بن عبدالعزیز دلمی (معروف به سالردیلمی) و... سرانجام شیخ مرتضی انصاری دزفولی (متوفایه سال ۱۲۸۱) آخوندخراسانی ، سید محمد کاظم یزدی ، حاج میرزا حسین نائینی و ... که هر یک از اینان افتخار اسلامند و استاد بی نظیر فقه و اصول فقه هستند . امامرفقه اهل سنت نیز علمای درجه اول فقه آنان نیز از ایرانیانند که برخی از ایشان به قرار زیرند : سلیمان یسار (متوفایه سال ۹۴) ، ربیعہ الرأی که استاد مالک بن انس پیشوای مالکیان بود ، طاووس بن کیسان (متوفایه سال ۱۰۴) ، سلیمان بن اعمش از ققه‌های سده اول ، ابوحنیفه نعمان بن ثابت (متوفایه سال ۱۵۰) که وی امام اعظم اهل سنت بشمار می رود چه نسبت به سه ائمه دیگر جنبه استادی داشته است . وی در خارج از ایران بیش از صد میلیون پیرو دارد، لیث بن سعد اصفهانی فقیه نامدار مصر (متوفایه سال ۱۷۵) ، عبدالله بن مبارک مروزی از شاگردان ابوحنیفه (متوفایه سال ۱۸۱) و ... همچنین نخستین ائمه نحو و صرف زبان عربی نیز از ایرانیان بوده اند : ابوبشر عمرو بن عثمان بیضاوی . وی معروف به سیبویه (متوفایه سال ۱۸۰) صاحب «الکتاب» در نحو عربی این کتاب در نحو از قبیل مجسطی بطلمیوس در هیئت و منطق ارسطو در علم منطق است . سعید بن مسعوده خوارزمی معروف به اخفش (متوفایه سال ۲۱۵) ، علی بن حمزه کسائی ، فراء ، محمد بن قاسم انباری (متوفایه سال ۳۱۰) ، ابوعلی فارسی (متوفایه سال ۳۷۷) . عربها گویند : «فتح النحو بفارس و ختم بفارس : یعنی نحو با سیبویه در فارس آغاز شده و با ابوعلی فارسی پایان یافت » عبدالقاهر جرجانی (۴۷۱) و ... همچنین در فلسفه و کلام اسلامی ایرانیان پیشتانند که برخی از آنان به شرح زیر است : علی بن اسماعیل بن میثم تمار - که اصلش ایرانی است که نخستین کتاب کلامی را طبق معتقدات شیعه نگاشت ، هشام بن سالم جوزجانی که از معاریف صحابه امام صادق (ع) است ، خاندان نو بخت از فضل بن ابوسهل نوبختی تا اسماعیل بن علی نوبختی (شیخ المتکلمین) ، فضل بن شاذان ، ابوجعفر معروف به ابن قبه رازی ، ابن مسکویه اصفهانی ، شیخ طوسی تا خواجه نصیر طوسی (قرن هفتم) . بدیهی است که در این جستار مجال ذکر آنان نیست همچنین بسیاری از ائمه علم کلام به روش معتقدات اهل سنت نیز ایرانی هستند . برخی از ایشان ذیلاً آورده می شود : حسن بصری ، و اصل بن عطا (متوفایه سال ۱۸۱) پایه گذار مکتب کلامی معتزله ، ابوالهذیل علاف ، ابراهیم بن سیار بلخی معروف به نظام (متوفایه سال

(۲۲۱)، عمرو بن عبید (متوفا به سال ۱۵۰)، ابومنصور محمد مانزیدی، ابوعلی جبائی و فرزند ابوهاشم (قرن سوم) و ... در فلسفه و حکمت اسلامی هم ایرانیان پیشتازانند. اینک برخی از آنان را ذکر می کنیم: ابوالعباس احمد بن طیب سرخسی وی بزرگترین شاگرد کندی است که به سال ۲۸۶ کشته آمد، احمد بن سهل بلخی (متوفا به سال ۳۲۲)، جعفر بن محمد بلخی (متوفا به سال ۲۷۲)، ابوالعباس محمد بن نیشابوری، محمد بن زکریای رازی (متوفا به سال ۳۱۳)، ابوالحسن شهید بلخی (متوفا به سال ۳۱۵)، ابونصر محمد بن محمد فارابی (۳۳۹) بزرگ فیلسوف مشائی، ابن مسکویه (متوفا به سال ۴۳۰)، ابوریحان محمد بن احمد بیرونی (متوفا به سال ۴۴۲)، ابو علی حسین بن عبدالله سینا وی اعجوبه دهر و نابغه زمان بود که نظیرش تاکنون در عالم اسلام بلکه در همه جهان نیامده است. به قول استاد مطهری شناختش یک عمر و شناساندش کتابی قطور می طلبد، ابو عبدالله فقیه معصومی، ابوالحسن بهمنیار بن مرزبان و ابو عبید جوزجانی. این سه تن اخیر شاگردان نامدار ابن سینا بودند که هریک از ایشان نیز کم نظیر است و ... بدانسان که بیشتر نیز اشارت رفت، با توجه به تأثیر فرهنگ اسلامی است که ادبیات بعد از اسلام در ایران پدید آمد فی الجمله ادبیات ایرانی به ویژه بخش عرفانی آن جلوه درخشان نور قرآن است. نظیر ادبیات مولوی، سعدی، شیخ محمود شبستری و به ویژه حافظ در جهان اسلام نظیر ندارد. بدیهی است که این ادبیات سرشار از هنر و معنویت قابل مقایسه با ادبیات ایران پیش اسلام نیز نمی باشد. مولوی در اثر پذیری از فرهنگ قرآنی گفت:

چون کلام الله آمد هم بر آن این چنین طعنه زدند آن کافران

و حافظ در این راستا گفت: زحافظان جهان کس چوننده جمع نکرد / لطایف حکمی با کلام قرآنی. شایان ذکر است که آنچه در ارتباط با تأثیر فرهنگ اسلامی در این نوشتار گفته آمد، صرفاً بیان نمونه بود که اندک نمایانگر بسیار و مشت نمونه ای از خروار باشد. و گرنه به قول مولانا:

گر بگویم وصف آن بی حد شور مثنوی هفتاد من کاغذ شود

ب): تأثیر فرهنگ ایرانی در فرهنگ اسلامی - بدانسان که در بخش دوم مقاله - معنی تأثیر - گفته آمد ، مقصود از تأثیر فرهنگ ایرانی در فرهنگ اسلامی ، دو نکته مهم است : یکی تأثیر گذاری فرهنگ کشور داری و شئون حکومتی است که به یقین ایرانیان با توجه به فرهنگ دیرینه شان بر اعراب تازه مسلمان برتری داشتند . دو دیگر فهم احکام و علوم اسلامی و ترویج این شریعت مقدس است . و گرنه فرهنگ قرآنی که منشأ فرهنگ اسلامی است از جانب خداوند است که کمال مطلق می باشد و کلام الله نقص ندارد تا تحت تأثیر چیزی قرار گیرد و کاملتر شود . به تعبیر اهل کلام و فلسفه بدانسان که ذات حق تعالی استکمال پذیر نیست کلام الله مجید نیز چنان است . بنابراین بحث و بررسی این بخش تحت دو عنوان به عمل خواهد آمد :

۱- تأثیر فرهنگ سیاسی ایرانی در نحوه حکومت و تدبیر مملکت حاکمان عرب مسلمان - این گونه تأثیرات فرهنگ ایرانی در فرهنگ اعراب ، سابقه دیرینه دارد و پیشتر از فتح ایران به دست اعراب مسلمان آغاز شده است . این عمل از زمان فرمان دهی «وهرز» ایرانی در یمن و حکومت «بازان» و فرزندش «شهر بن بازان» و پس از آنان حکومت بادرایت فیروز و دادویه ایرانی در آن سامان ، آغاز شده است . و اما بعد از فتح ایران به دست اعراب مسلمان ، پیوسته ایرانیان یاری گر حاکمان اسلامی بوده اند . البته این کار را تا حدّ ممکن به نحو معقول انجام می داده اند و می کوشیدند تا به حاکمان حقیقی اسلامی کمک کنند نه هر حاکم به ظاهر مسلمان . بدین جهت ایرانیان هوشمند که بانی پاک روی به اسلام آورده بودند چون در شیوه و عمل بنی امیه آن را ندیدند از آنان روی برتافتند و نه تنها یاری شان نکردند بلکه در براندازی آنان کوشیدند . ایرانیان به همان دلیلی که به خود اسلام روی آوردند ، در خانه اهل بیت پیامبر رفتند چون اسلام محمدی (ص) را در چهره ایشان دیدند به همین سبب پایگاه تبلیغاتی علویان شدند و مذهب شیعی برگزیدند . اکثر مردمان ایران در زمان امویان به محمد بن عبدالله حسنی معروف به نفس زکیه بیعت کردند عباسیان حیل گریز از همین دریچه وارد شدند چه منصور و سفاخ نخستین حاکمان عباسی با محمد نفس زکیه بیعت نمودند و بدین سان در ایرانیان نفوذ کردند و با یاری ایرانیان به سرداری ابومسلم خراسانی و خالد بن برمک ، امویان را نابود کردند و حکومت را به عباسیان سپردند . گرچه عباسیان با نیرنگ و پیمان شکنی خود ابومسلم را کشتند و دشمن سرسخت علویان شدند لیکن ایرانیان با اندیشه

خاص به دستگاه عباسیان وارد شدند و به ظاهر با ایشان همکاری کردند. جرجی زیدان مورخ نامدار عرب تمام وقایع را نگاشته است و خلاصه سخن وی آنست که هم ایرانیان در پی فرصت براندازی عباسیان بودند تا علویان را به حکومت رسانند، هم عباسیان با آنکه برترین سمت های کشوری را به ایشان سپرده بودند با چهارچشم به جای دوچشم آنها را تحت نظر داشتند. بخشی از سخنان وی چنین است: «همین که عباسیان ابومسلم را کشتند و کار علویان را یکسره کردند، ایرانیان از بیم خشم منصور از وی اطاعت کردند. لیکن در نهران شیعی ماندند و انتظار فرصت داشتند تا یک حکومت شیعی تشکیل دهند. خلفای عباسی نیز این را می دانستند و از ایرانیان بیم داشتند لیکن از روی ناچاری بزرگان ایران را به کارهای بزرگ گماشتند ولی باهر دو چشم مراقب آنان بودند. و همین که تمایل شیعی گری از ایشان می دیدند آنان را می کشتند. نخستین وزیر ایرانی خالد بن برمک بود که سفاح و منصور وی را به وزارت برگزیدند سپس یعقوب بن داود بود وی از خدمت گزاران محمد نفس زکیه و خاندان علویان بود. که وزیر مهدی عباسی شد. مهدی عباسی پیوسته از وی بیمناک بود و جهت آزمایش روزی مجلس بزمی تشکیل داد و کنیزک زیبایی را به خدمت گماشت، بعد از پایان مجلس، آن مجلس بزم را با کنیزک بدو بخشید. لیکن درنهران به یعقوب گفت: من فلان علوی را بسیار دشمن می دارم و از تومی خواهم که سرش را برایم بیاوری یعقوب گفت: اطاعت دارم سپس آن مرد علوی را به منزل خود خواست نه تنها او را نکشت که پول زیادی در اختیارش گذاشت و فرارش داد. کنیزک جاسوس در زمان داستان را به مهدی گزارش کرد. مهدی آن مرد علوی را خود دستگیر نمود، آنگاه یعقوب را باز خواست کرد. یعقوب که متوجه قضیه شد به کارش اعتراف نمود و در نتیجه مهدی وی را زندانی کرد. وی تا زمان هارون در زندان بود که به شفاعت یحیی برمکی آزاد گردید. پس از یعقوب خاندان برمک، وزارت بزرگترین خلیفه عباسی یعنی هارون الرشید را سالها به عهده گرفتند. هارون اختیار کشور را به طور کلی در اختیار جعفر و فضل فرزندان یحیی قرارداد. بدینسان، فرمان روایی بخش غربی کشور وسیع اسلامی را از شهر انبار تا شمال آفریقا به جعفر و اگذار نمود و فرمان روایی بخش شرقی یعنی از شیروان تا ترکستان به فضل سپرد. فضل به سال ۱۷۶ به ناحیه خراسان رفت و با درایت خود بنیاد ظلم بر انداخت و مساجد، خانقاهها و کاروان سراهای بسیاری بنا کرد و فرهنگ حکومتی را که اعراب از آن بی خبر بودند پیاده نمود. هارون بعد از

مدتی وزارت کل را به جعفر سپرد. وی آن قدر جعفر را به خود نزدیک کرد که دستور داد یک پیراهن بزرگ با دو یقه دوختند که در مجالس عیش و نوش هردو در یک جامه می رفتند. جعفر نه تنها در همه شئون کشوری اختیار تام داشت بلکه در مسائل خانوادگی نیز صاحب اختیار بود. داستان جعفر و عبدالملک بن صالح عموزاده هارون بهترین نمونه این امر است. قصه از این قرار است که هارون از آن پسرعمو کینه در دل داشت که او را مدعی خلافت می دید. روزی در مجلس عیشی عبدالملک بر جعفر وارد شد و پس از چندی از جعفر اجازه مرخصی خواست. جعفر گفتش هر حاجتی که داری بگو که بر آورده خواهد شد. وی گفت هارون بر من خشمناک است جعفر گفتش: اکنون از تو خشنود شد و گذشته ها گذشت عبدالملک گفت: چهار میلیون درهم وام دارم. جعفر گفت: خلیفه آن وام پرداخت کرد. عبدالملک گفت: آرزو دارم فرزندم ابراهیم به مقام دامادی خلیفه ارتقاء یابد. جعفر گفت: خلیفه دختر خود عالیه را به عقد ابراهیم در آورد. عبدالملک گفت: آرزو دارم داماد خلیفه والی شود. جعفر گفت: ابراهیم به فرمان خلیفه والی مصر شد. حاضران مجلس از جرئت و جسارت جعفر به وحشت افتادند. لیکن به زودی دریافتند که هارون همه آن مطالب را تصویب کرد و اظهار خوشحالی هم نمود. با این حال هارون با جعفر همان کاری را انجام داد که مهدی عباسی با یعقوب بن داود کرده بود. هارون دو غلام بچه را که دست پرورده خود بود به جهت جاسوسی به جعفر بخشید هر چه در منزل جعفر می گذشت به هارون گزارش می کردند. روزی جعفر به پسر عموی هارون گفت اساساً این دولت به وجود ما استوار است. جاسوسان این گونه سخنان و مانند آن را به هارون می رساندند. هارون روزی جهت آزمایش جعفر سر یحیی برادر محمد نفس زکیه را که به جعفر سپرده بود، از وی خواست جعفر با یحیی که در زندان وی بود دیدار کرد و نه تنها دستش را به خون وی نیالود بلکه کمک مالی فراوان به وی کرد و بجای امنش فرستاد. جاسوسان این واقعه را به هارون رساندند. هارون با نیرنگ ویژه وقتی که جعفر در منزلش تنها بود، غلام خود مسرور را خواست و فرمان داد که سر جعفر را در اسرع وقت برآیم بیاور. مسرور نیز در زمان دستور را اجرا کرد و سر جعفر از تن جدا نمود و به حضور هارون برد. هارون، از آن پس پدر، برادر و تمام کسان جعفر را دستگیر نمود و برمکیان را

ریشه کن کرد^۱. « جرجی زیدان با آن که خود عرب بوده بارها گفته است که اگر ایرانیان نمی بودند حکومت اعراب ازهم گسیخته بود. دربخش های دیگری از کتابش در این راستا چنین گفت : « ایرانیان از روزگار باستان سلطنت و قدرت داشتند و سیاستمدارانی نیرومند و توانا بودند ... کارهای عمده کشور اسلامی در زمان عباسیان به دست وزیران ایرانی اداره می شد . کم کم ایرانیان کشور و سیع اسلامی را آبادان کردند . بازرگانی ، هنرپیشگی ، کشاورزی و سایر آبادانی هامرهون کوشش آنانست . با وجود اینان تعصب های خشک عربی رخت برپست و آزادی گفتار و پندار جایگزین آن شد^۲. چون سخن به درازا کشید این بخش رابه همین مقدار بسنده می کنیم . که آنچه گفته آمد نمونه ای از بسیار بود و بیان داشت آن که فرهنگ ایرانی تا چه اندازه درفرهنگ سیاسی اعراب اسلامی تأثیر گذاشت . که اعراب نه فرهنگ اسلامی راچون ایرانیان فهم کرده بودند و نه خود صاحب فرهنگ درخشانی بودند پس بدون ایرانیان هیچ گونه کارایی نداشتند .

۲- تأثیر فرهنگ ایرانی در ارتباط با ترویج فرهنگ اسلامی- دراین بخش اخیر خدمات فرهنگی ایرانی نسبت به فرهنگ اسلامی با ارائه نمونه ها مورد بحث قرار می گیرد بدانسان که در بیان تأثیر فرهنگ اسلامی به فرهنگ ایرانی گفته آمد ،فرهنگ اسلامی به سرعت درفرهنگ ایرانی تأثیر گذاشت و ایرانیان با وجود آن که خود دارای فرهنگ کهنی بودند با تمام وجود وشوق وصف ناشدنی به فرهنگ اسلامی روی آوردند و از عمق جانیشان مجذوب آن شدند و تمام رموز آن را در حدّ توانشان فراگرفتند ایرانیان که به زودی استاد درزمینه های گوناگون فرهنگ اسلامی شدند درمقام تعلیم و ترویج این فرهنگ غنی بر آمدند . پرچم دار ترویج فرهنگ و تمدن اسلام نسبت به سایر ملل شدند و حتی اعراب از ایرانیان فرهنگ اسلامی را فراگرفتند چون ایرانیان درهمه علوم اسلامی جنبه پیشوایی به دست آوردند اینک جهت رعایت اختصار دراین نوشتار به برخی ازتأثیرات ایرانیان اشارت می کنم : بی تردید خدمات علمی برتر از خدمات سیاسی و حتی جهاد در راه خداست که مدداالعلماء افضل من دماء الشهداء، گویند رسول اکرم (ص) روزی وارد مسجد شدند و دو حلقه از مردمان رادرمسجد مشاهده فرمودند : یک گروه به بحثهای علمی پرداخته بودند لیکن یک گروه دیگر به ذکر و عبادت مشغول بودند . حضرت

۱- ر.ک . تاریخ تمدن اسلام از جرجی زیدان ص ۷۸۴-۷۹۴.

۲- ر.ک . همان ص ۷۶۰-۷۶۴ .

فرمودند: «کلاهما علی خیر و لکن بالتعلیم أُرسلت»^۱. و باز در موردی دیگر فرمودند: «کلمه الحکمه ضالّه المؤمن فحیث وجدها فهو أَحَقُّ بها یعنی دانش راستین گمشده مؤمن است هر جا آن را یابد خود بدان سزاوار است. «طبق اینگونه دستورات بود که ایرانیان از صمیم جان به ترویج فرهنگ اسلامی پرداختند. بدانگونه که بیشتر اشارت رفت، بزرگترین مفسران و صاحب نظران در علوم قرآنی ایرانیان بودند. چون این مطالب پیشتر گفته آمد در این جا نیاز به تکرار نمی بینم. پس ایرانیان در مرحله نخست اسّ اساس اسلام یعنی قرآن مجید را میان مردمان جهان ترویج کردند و افکار قرآنی را طبق ذوق و فهم خودشان برای جهان بیان نمودند. همچنین همان طور که پیشتر گفته شد، همه ائمه حدیث در مذهب شیعی و سنی ایرانی بودند. افرادی چونان محمد بن یعقوب کلینی و محمد بن اسماعیل بخاری، احادیث نبوی و اهل بیت عصمت و طهارت را در سراسر جهان نشر دادند و همه عمر شریف خود را روی این کار گذاشتند و هدفی جز خدمت به اسلام و رضای خدا نداشتند. گویند هر یک از این عالمان بزرگ در گرد آوری کتاب کافی و صحیح بخاری، بیست سال تمام در جهان اسلام به ویژه بلاد عربی گشتند تا این احادیث را جمع آوری کردند و در اختیار مسلمانان گذاشتند همچنین بدانسان که پیشتر گفتیم، ایرانیان در علم فقه و اصول، کلام و فلسفه و انواع ادب عربی پیشتاز بودند و جنبه پیشوایی داشتند. اینان همه این علوم را در راستای بیان ژرفناک قرآن و حدیث نگاهشتند و بدینسان اسلام رابه نحو علمی بر جهانیان عرضه داشتند که خود اعراب نیز فرهنگ عمیق اسلامی را از ایرانیان فرا گرفتند. علاوه بر انواع کارهای علمی در ارتباط با نشر فرهنگ اسلامی، ایرانیان فرهنگ اسلامی را از راه جهاد برای بسیاری از مردمان جهان به ارمغان بردند که ذیلاً به برخی از آنها اشارت می رود: غزنویان نخستین ایرانیانی بودند که فرهنگ اسلامی را از طریق سند به هند بردند. لاهور مرکز اسلامی غزنویان قرار گرفت. در این زمان بود که برخی از دانشمندان ایرانی چونان ابوریحان بیرونی بدان سامان رفتند و به نشر فرهنگ اسلامی پرداختند. سپس نخستین پادشاه مسلمان از غوریان به هندوستان لشکر کشیده و دهلی و حوالی آن به دست وی فتح گردید و پایتخت حکومت اسلامی قرار گرفت. از زمان این سلطان (قرن هفتم) تا تسلط انگلیسی ها، این شهر همچنان

^۱ - ر.ک. منیه المرید از شهید ثانی ص ۵.

پایتخت مسلمانان بود. همچنین ظهیر الدین «محمد بابر» از احفاد امیر تیمور به هندوستان لشکر کشید و دهلی را مرکز حکومت خود قرار داد. پس از وی بازماندگانش حدود چهار قرن بر آن سامان حکومت راندند. روابط تیموریان هند با صفویان ایران بسیار خوب بود. در عصر تیموریان مناصب حکومتی و مذهبی هند به دست ایرانیان بود. بدین جهت هزاران شاعر، عارف و فقیه مجتهد جهت نشر اسلام از ایران به هندوستان رهسپار شدند و در آن سامان به تبلیغ فرهنگ اسلامی پرداختند. همچنین فرهنگ اسلامی از طریق بازرگانان ایرانی در سده های نخستین هجری به سرزمین چین وارد شد. در عصر خوارزمشاه ارتباط ایرانیان با چینیان گسترش یافت و پس از حمله مغول ها به ایران بسیاری از ایرانیان در چین سکنی گزیدند و به تبلیغ فرهنگ اسلامی پرداختند. همچنین ایرانیان در سرزمین مغرب و شمال آفریقا، خدمات شایانی به فرهنگ اسلامی کردند و این آیین الهی را ترویج دادند. از زمان مهدی عباسی، حاکمان مصر و آفریقای شمالی راتا ۳۰ تن بر شمرده اند که اینان مدت دویست سال بر آن سامان حکومت راندند. این حاکمان ایرانی که دشمن سرسخت امویان فاسد بودند، در این سالیان دراز به تبلیغ دین اسلام از نقطه نظر اهل بیت عصمت و طهارت پرداختند. ناگفته پیداست که ایرانیان مسلمان که فرهنگ ناب اسلامی رادر خارج از کشور خودشان با حداکثر کوشش ترویج می کردند و نشرش می دادند، در داخل کشور خود نیز با همه فرهنگ های ضد اسلامی در افتادند و آنان را سرکوب نمودند. به عنوان نمونه ذیلاً به برخی از این جریانهای ضد اسلامی اشارت می شود. یکی جریان زنا دقه بود که در اوایل قرن دوم هجری ظهور کردند. دو دیگر نژاد پرستی و ناسیونالیستی عربی بود که امویان آن را پخش کرده بودند. سه دیگر جریان شیوع لهو و عیاشی بود که این هم در زمان امویان در ایران و سایر بلاد اسلامی به راه افتاده بود. فی الجمله، این سه جریان به ترتیب در مقام نفی و مخالفت با اصول و مبانی اعتقادی و اصول اجتماعی و اصول اخلاقی و عملی اسلام بود. فقههای اسلامی چه شیعی چه سنی با فتواهای خود بر کفر و ارتداد آنان، ریشه کن شان نمودند. اما در ارتباط با تبعیض نژادی که رسماً از طرف معاویه به همه گماشتگان وی اعلام شده بود که نژاد عرب برتر از نژاد عجم است، نهضت سیاه جامگان خراسان علیه این تبعیض نژاد آغاز شد. در سال ۱۲۹ هجری روز عید فطر، سیاه جامگان آشکارا قیام کردند. اینان آیه ۱۲ سوره حجرات را شعار خویش قرار دادند. آن آیه شریفه به شرح زیر است: یا

ایهاالناس انا خلقناکم من ذکر و انثی و جعلنا کم شعوباً و قبائل لتعارفوا ان اکرکم عندالله اتقیکم». اینان سرانجام سردمداران تبعیض نژادی را از پای درآوردند. گرچه بسیاری ازهمان افراد ایرانی پایان کار راه گمراهی پیمودند که ایرانیان آگاه از افراط کاری های ایشان ممانعت کردند. واما در مورد موسیقی و لهو و عیاشی، باید گفت که اعراب جزیه صورت بسیط و ساده با موسیقی آشنایی نداشتند. آنان پس از اختلاط با ایرانیان رموز آن را فراگرفتند. امرا و حکام اموی از موسیقی سخت ترویج نمودند و بدان سرگرم بودند و ائمه اهل بیت با آن به شدت مخالفت کردند که در فقه شیعه انعکاس یافت. علمای ایرانی بیشتر از علمای عرب عکس العمل مخالف نشان دادند و سرانجام از آن عمل جلوگیری کردند.^۱ این جستار را به همین مقدار بسنده می کنیم تا اطالت آن به ملالت دوستان منجر نشود چه درخانه کس است یک حرف بس است: بدیهی است که آنچه در این نوشتار گفته آمد، قطره ای از دریا و اندکی از بسار بود. در پایان از همه عزیزان و پژوهشگران که رنج مطالعه این نوشته را تحمل فرمایند، پیشاپیش سپاسگزارم و به حق اعتراف دارم که بضاعت مزجات به حضرت عزیز آورده ام.

^۱ - ر.ک. خدمات متقابل اسلام و ایران ص ۳۸۸-۴۱۲.

کتابنامه:

۱. بیست مقاله ، محمد قزوینی
۲. باستان شناسی ایران باستان ، لوئی واندنبرگ ، ترجمه دکتر بهنام
۳. تمدن و فرهنگ ایران ، دکتر شاه حسینی
۴. تاریخ جهان ، دولاندن ، ترجمه دکتر بهمنش
۵. تاریخ جامع ادیان ، جان ناس
۶. تاریخ مختصر ادیان ، فلیسین شاله
۷. تفسیر نمونه ، آیه الله مکارم شیرازی
۸. تمدن اسلام و عرب ، گوستالوبون
۹. تاریخ تمدن اسلام ، جرجی زیدان
۱۰. اوستا ، کات ها ، وندیدات ، خرده اوستا
۱۱. خدمات متقابل اسلام و ایران ، مطهری
۱۲. زمینه فرهنگ شناسی ، روح الامینی
۱۳. فرهنگ پیرو و فرهنگ پیشرو ، محمد تقی جعفری
۱۴. دایره المعارف فلسفی، ترجمه ی عنایت الله رضا
۱۵. لغت نامه ، دهخدا
۱۶. شاهنامه ، تصحیح دبیر سیاحتی
17. A history of acient Persia (Robert william)
 ۱۸. کامل التواریخ ، ابن اثیر
 ۱۹. قرآن مجید
 ۲۰. نهج البلاغه